## بسم الله الرحمن الرحیم

## خطبه فدکیه

علّامه طبرسی در کتاب احتجاج به نقل از عبدالله بن حسن نواده امام مجتبی علیه السلام، از پدرانش چنین نقل می­کند: هنگامى که خبر غصب فدک به حضرت زهرا سلام الله علیها رسید، لباس بر تن کرده و چادر بر سر نهاد، و با گروهى از زنان بسوى مسجد روانه شد، به مسجد پیامبر(ص) در آمد، و در پشت پرده‌ای نشست و ناله‌ای سرداد. مردم به گریه افتادند و مجلس به خروش آمد و منقلب شد. حضرت لحظاتی سکوت کرد تا همهمۀ مردم خاموش و گریۀ آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آن‌گاه کلامش را با حمد و ثناى الهى آغاز فرمود، و درود بر رسول خدا فرستاد، در اینجا دوباره صداى گریه مردم برخاست، وقتى سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود.

**خطبه فدکیه**

**ستایش خداوند یکتا، شکر نعمت‌ها، و شهادت بر یگانگی خدا**

اَلْحَمْدُ لِلَّٰهِ، ستایش سزاوار خدای بی همتاست،

عَلیٰ مآ اَنْعَمَ، برای نعمت‌هایی که عطا فرمود،

وَ لَهُ الشُّکرُ، و شکر و سپاس سزاوار اوست،

عَلیٰ مآ اَلْـهَمَ، برای آنچه الهام فرمود،

وَ الثَّنآءُ، و درود‌‌ها شایسته اوست،

بِما قَدَّمَ، برای آنچه از پیش عطا فرمود،

مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأها، از نعمت‌های گسترده­ای، که آغاز نمود،

وَ سُبُوغِ آلآٰءٍ[[1]](#footnote-1) اَسْداها، و روزی‌های فراوانی که، ارزانی داشت،

وَ تَمامِ مِنَنٍ والاٰها، وعطایای ارزشمندی که، پی در پی افزود،

جَمَّ عَنِ الْاِحْصآءِ عَدَدُها، فراتر از آنکه، شمارش شوند،

وَ نَأٰیٰ عَنِ الْجَزآءِ اَمَدُها، و ماندگارتر از آنکه، قابل بازگشت و جبران باشند،

وَ تَفاوَتَ عَنِ الْإِدْراکِ اَبَدُها، و پایانش، فراتر از آنکه، قابل ادراک باشد،

وَنَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکرِ لِاتِّصالِها، و برای ازدیاد نعمت‌ها، آنها را به شکر خویش فراخوانده،

وَ اسْتَـحْـمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِــإِجْزالِها، و برای تکمیل آنها، مردم را به ستایش خود دعوت نموده،

وَ ثَنّیٰ بِالنَّدْبِ، إِلیٰ اَمْثالِها، و برای بدست آوردن امثال آنها، بازهم تشویق فرموده،

وَاَشْهَدُ، و شهادت می­دهم،

اَنْ لا اِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ­وَحْدَهُ لاٰ شَریکَ لَهُ، که معبودى نیست، جز خدای یکتای بی شریک،

کَلِمَةٌ، سخنی که،

جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، مصداق خارجی آن را، اخلاص قرار داده،

وَ ضَمَّنَ[[2]](#footnote-2) الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، و روح آن را، به قلب‌ها پیوند داده،

وَ اَنارَ فِی التَّفَکُّرِ مَعْقُولَها، و ادارک عقلی آن را، به روشنی برای عقول میسّر کرده،

اَلْـمُمْـتَـنِعُ عَنِ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، چرا که دیدنش با چشم‌ها، غیر ممکن،

وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، و بیان اوصافش با زبان، محال،

وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ، و درک چگونگی او در پندار، ممتنع است،

**هدف از آفرینش:**

اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ، لا مِنْ شَىْ‏ءٍ کانَ قَبْلَها، خداوند اشیاء را تازه آفرید، نه از چیزی که موجود باشد،

وَ اَنْشَاَها، بِلاَاحْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها، و ایجادشان کرد، نه با پیروی و تقلید از چیزی،

کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ، و هستی بخشید، با قدرت خویش،

وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، و آنها را تکثیر و پراکنده ساخت، آنچنانکه خواست،

مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلىٰ تَکْوینِها، بی آن‌که به آفرینش آنها، نیازی داشته باشد،

وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها، یا از صورت بندی­شان، سودی برده باشد،

اِلَّا تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ، جز آنکه، حکمتش را، به اثبات رسانده،

وَ تَنْبیـهاً عَلیٰ طاعَتِهِ، و مردم را، به اطاعت خود، توجّه داده باشد،

وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ، و قدرتش را از این دریچه ظاهر نموده،

وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، و زمینه پرستش را، برای مخلوقاتش، فراهم آورده باشد،

وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، و به دعوت پیامبرانش، قوّت بخشیده باشد،

**فلسفه ثواب و عقاب:**

ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلیٰ طاعَتِهِ، سپس، برای اطاعتش، پاداش‌ها مقرّر فرمود،

وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلیٰ مَعْصِیَتِهِ، و برای معصیتش کیفرها، وضع نمود،

ذِیادَةً[[3]](#footnote-3) لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ، تا بندگانش را از خشم و عذاب انتقام خود دور کند،

وَ حِیاشَةً لَهُمْ اِلىٰ جَنَّتِهِ، و آنها را به سوی رحمت و باغ‌های بهشتش، سوق دهد،

**شهادت به رسالت حضرت محمد(ص):**

وَ اَشْهَدُاَنَّ­اَبیٖ، و گواهى ‌می‌دهم که پدرم،

‏مُحَمَّداًعَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، محمّد بنده و فرستاده اوست،

اِخْتارَهُ، او را\_در علم خویش\_ انتخاب کرد،

قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، پیش از آن که، او را بفرستد،

وَ سَمَّاهُ، و\_در علم خود\_نشانه­ کرد،

قَبْلَ اَنْ اِجْتَباهُ، پیش از آن که انتخاب و نامزد کند،

وَ اصْطَفاهُ، و او را گزینش کرد،

قَبْلَ اَنْ إِبْتَعَثَهُ، پیش از آنکه، او را به پیامبری، برانگیزد،

إِذِالْخَلائِقُ، در حالیکه مخلوقات،

بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، هنوز در عالم غیب، پنهان بودند،

وَ بِسِتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَةٌ، و در پوشش اصلاب و ارحام، محفوظ،

وَ بِنِهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، و با مرز نیستی، همنشین بودند،

عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالیٰ، دلیل انتخاب پیامبر، علم خداوند بلند مرتبه،

بِمَآئِلِ الْاُمُورِ، به آینده و عاقبت دوران،

وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، و احاطه کامل او، به حوادث روزگاران،

وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقدورِ، و شناخت کامل او، به مقدّرات جهان بود،

اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ، خدای یکتا، پیامبر را مبعوث فرمود،

اِتْمـاماً لِاَمْرِهِ، برای به انجام رسانیدن برنامه‌اش،

وَ عَزیمَةً عَلىٰٓ اِمْضاءِ حُکْمِهِ، و اراده قطعى بر ابلاغ و اجرای تصمیمش،

وَ اِنْفاذاً لِـمَقادیرِ حَتْمِهِ، و عملی کردن مقدّرات حتمی‌اش.

**وضع مردم قبل و بعد از بعثت:**

فَرَأَى الْاُمَمَ، او (پس از انکه به پیامبری رسید) مردم را مشاهده کرد،

فِرَقاً فی اَدْیانِها، هر فرقه‌ای دینی گزیده،

عُکَّفاً[[4]](#footnote-4) عَلی نیرانِها، برخی به خلوت‌نشینی، و عبادت در آتشکده‌اند،

عابِدَةً لِاَوْثانِها، برخی مشغول پرستش بت‌های تراشیده‌اند،

مُنْکِرَةً لِلَّهِ، و خدای یکتا را انکار می­کنند،

مَعَ عِرْفانِها، با اینکه او را به خوبی می­شناسند،

فَاَنارَ اللَّهُ، بِاَبی‏مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ خداى یکتا، با نور پدرم محمد، درود خدا بر او و خاندانش،

ظُلَمَها، تاریکى‌هایی که حاکم شده بود را زدود،

وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، و پرده‌های ابهام را، از قلب آنها کنار زد،

وَ جَلىٰ عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، و تیرگی‌ها را، از مقابل چشم‌‌ها برطرف ساخت،

وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَةِ، و در میان مردم، به هدایت برخاست،

فَاَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوایَةِ، تا اینکه آنها را از گمراهى و خرافات، نجات داد،

وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمایَةِ، و به جای کوردلی، روشن بینشان نمود،

وَ هَداهُمْ اِلَى الدّینِ الْقَویمِ، و به دین استوار و با قوام، هدایت فرمود،

وَ دَعاهُمْ اِلَى الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ، و آنها را به راه راست، دعوت نمود،

**وفات رسول خدا(ص):**

ثُمَّ، آنگاه (زمانی که رسالتش به پایان رسید)

قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ، قَبْضَ رَأْفَةٍ خدا روح او را، با لطف و محبت، به سوی خویش کشید،

وَ اخْتِیارٍ،وَ رَغْبَةٍ وَ ایثارٍ، و با اختیار و اشتیاق و انتخاب (دار بقا، بر دار فنا)

فَمُـحَـمَّدٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ، اکنون محمد، درود خدا، بر او و خاندان او،

مِنْ تَعَبِ هٰذِهِ الدَّارِ فی راحَةٍ، از رنج این دنیا، راحت شده،

قَدْ حُفَّ[[5]](#footnote-5) بِالْـمَلآئِکَةِ الْاَبْرارِ، فرشتگان برتر، او را در میان گرفته،

وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، و رضوان پروردگار آمرزنده، او را در بر گرفته،

وَ مُجاوَرَةِ الْـمَلِکِ الْجَبَّارِ، و در همسایگی فرمانروای چیره، جای گرفته،

صَلَّى اللَّهُ عَلیٰ أَبیٖ، نَبِیِّهِ وَ اَمینِهِ، درود خدا بر پدرم، پیامبر و امین او،

وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّهِ، و بهترین مردمان، و برگزیده او،

وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، و سلام و رحمت و برکات خدای یکتا بر او.

**قرآن میراث پیامبر در میان امّت:**

ثُمَّ الْتَفَتْ اِلَىٰٓ أَهْلِ الْـمَجْـلِسِ، وَ قالَتْ: سپس رو به اهل مجلس کرد و فرمود :

اَنْتُمْ عِبادُ اللَّهِ، شما بندگان خدای یکتایید،

نُصْبُ­أَمْرِهِ وَ نَهْیهِ، مخاطبان او، و پرچمداران امر و نهى او،

وَ حَمَلَةُ دِینِهِ وَ وَحْیهِ، و حاملان دین و وحى او،

وَ اُمَناءُ اللَّهِ عَلیٰ أَنْفُسِکمْ، و امانت داران خدا، نسبت به یکدیگر،

وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَمِ، و رساننده پیام­ او، به امّت‌های دیگر،

وَ زَعِیمُ حَقٍّ لَهُ، فِیـکمْ، و پرچمدار و حافظ حقّ او در میان شماست،

وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، و عهدنامه­ای­که برایتان فرستاده، نزد شماست،

وَ بَقِیَّةٍ إِسْتَـخْـلَفَها عَلَیْکُمْ، و یادگاری که باقى گذاشته شده، حاکم بر شماست،

کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْقُرْانُ الصَّادِقُ، کتاب گویای خدای یکتا، و قرآن راستگو،

وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّیاءُ اللَّامِعُ، نوری­ تابنده، و روشنایی درخشنده،

بَــیِّــنَةً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةً[[6]](#footnote-6) سَرائِرُهُ، دلایلش روشن و اسرار باطنی­اش هویدا،

مُنْجَلِیَةً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَةً بِهِ اَشْیاعُهُ، زیبایی­هایش جلوه­ کننده، و رهروانش مورد غبطه،

قائِداً اِلَى الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، پیروانش را، به رضوان الهي فراخوانده و رهبری نموده،

مُؤَدٍّ اِلَى النَّجاةِ اسْتِماعُهُ، و شنوندگانش را، به راه نجات کشانیده،

بِهِ تُنالُ حُـجَـجُ اللَّهِ الْـمُنَوَّرَةُ، از طریق قرآن می­توان به حجت‌های روشن خدای یکتا رسید

وَ عَزائِمُهُ الْـمُفَسَّرَةُ وَ مَحارِمُهُ الْـمُـحَـذَّرَةُ، و واجباتی که در آن تشریح شده، و محرماتی که منع شده،

وَ بَیِّنـاتُهُ الْجالِـیَـةُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَةُ، و دلایل روشنگرانه، و برهان‌های قانع کننده،

وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، و فضائل پسندیده، و رخصت‌ها و مباح‌های مرحمت شده،

وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ، و دستورات و احکا‌می‌که واجب شده،

**اسرار عبادات و احکام دین:**

فَجَـعَلَ اللَّهُ الْایمانَ، خداوند، ایمان را مقرر فرمود،

تَطْهیراً لَـکُمْ مِنَ­الشِّرْکِ، براى پاکی شما، از شرک،

وَ الصَّلاةَ، تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، و نماز را مقرر فرمود، براى دوری شما، از کبر وخودخواهی،

وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ، و زکات را، براى پاکیزگی نفس، و افزایش روزى،

وَ الصِّیامَ، تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، و روزه را، براى تحکیم اخلاص و پایداری،

وَ الْحَجَّ، تَشْییداً[[7]](#footnote-7) لِلدّینِ، و حج را، براى شکوه دین و استواری،

وَالْعَدْلَ، تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، و عدالت را، براى پیوند قلب‌ها و همبستگی،

وَ طاعَتَنا، نِظاماً لِلْمِلَّةِ، و اطاعت ما خاندان را، براى نظم و هماهنگی،

وَ اِمامَتَنا، اَماناً لِلْفُرْقَةِ، و امامت مارا، براى ایمنی از تفرقه و فروپاشی،

وَالْجِهادَ، عِزّاً لِلْاِسْلامِ، و جهاد را، براى عزّت اسلام و سربلندی،

وَالصَّبْرَ، مَعُونَةًعَلَی­اسْتیجابِ الْأَجْرِ، و صبر را، وسیله‌ای برای شایستگی پاداش الهی

وَالْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، مَصْلِحَـةً لِلْعامَّةِ، و امر به معروف را، براى اصلاحات عمو‌می ‌و مردمی،

وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ، وِقایَةً مِنَ السَّـخَـطِ، و نیکى به پدر و مادر را، براى جلوگیری از غضب الهى،

وَصِلَةَ­الْاَرْحامِ­، و صله رحم را،

مَنْساءً ­فِی­الْعُمْرِ وَ­مَنْماةً ­لِلْعَدَدِ، براى افزایش جمعیت، و عمرطولانى،

وَ الْقِصاصَ، حِقْناً لِلدِّماءِ، و قصاص را، برای حفظ جان، و پیشگیری از خون‌ریزی،

وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ، تَعْریضاً لِلْمَغْفِرَةِ، و وفاى به نذر را، براى کسب آمرزش الهى،

وَ تَوْفِیَةَ الْمَکائیلِ وَ الْمَوازینِ، و کامل دادن پیمانه و وزن را،

تَغْییراً لِلْبَـخْـسِ، برای دگرگونی روحیه کم‌فروشی،

وَ النَّهْىَ عَنْ شُرْبِ­الْخَمْرِ، و نهى از شرابخوارى را،

تَنْزیهاًعَنِ­الـرِّجْسِ، براى دوری از پلیدی،

وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ[[8]](#footnote-8)، حِجاباً عَنِ­اللَّعْنَةِ، و پرهیز از تهمت را، براى دوری از لعنت خداوندی،

وَ تَرْکَ السِّرْقَةِ، و ترک دزدى را،

ایجاباً لِلْعِصْمَةِ، الزا‌می ‌براى، مصونیت از لغزش، و قدرت خودنگهداری،

وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ، و خدای یکتا، شرک را حرام فرمود،

اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبوُبِیَّةِ. برای خلوص نسبت به او، در یگانه‏‌پرستى.

"فَاتَّقُوا اللَّهَ، " پس در کارهای‌تان خدا را در نظر بگیرید،

حَقَّ تُقاتِهِ، از مخالفت او بپرهیزید، آنگونه که شایسته مقام اوست،

وَ لا تَمُوتُنَّ، إِلَّاٰ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ"، و از دنیا نروید، جز آنکه مسلمان و تسلیم امر خدا باشید" ، (1)

وَ اَطیعُوا اللَّهَ، و خدا را، اطاعت نمایید،

فیما­اَمَرَکُمْ بِهِ­وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، در آنچه به آن امر و نهی شده­اید،

فَاِنَّهُ، \_و راه علم و آگاهی پیش گیرید\_ چرا که،

"اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ،الْعُلَماءُ "،

"از میان بندگان خداوند، تنها عالمان و آگاهان، در برابر عظمت خدای یکتا متواضعند"، (2)

**معرفی خود و خدمات پیامبر:**

ثُمَّ قالَت۫: اَیُّهَا النَّاسُ! آنگاه فرمود : اى مردم !

اِعْلَمُوا،اَنّی فاطِمَةُ وَ اَبی‏مُحَمَّدٌ، همه بدانید،من فاطمه­ ام، و محمد پدرم،

اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، دوباره هم می­گویم، چنانکه در ابتدا هم بیان نمودم،

وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، و آنچه را می­گویم، اشتباه نمی­گویم،

وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً، و در آنچه می­کنم، راه خطا نمی­پویم،

"لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ، "همانا برای شما، پیامبرى از میان خودتان آمد،

عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ، حَریصٌ عَلَیْکُمْ، که رنج‌ و محنت شما، بر او دشوار، و بر نجات شما مشتاق،

بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ". و بر مؤمنان، مهربان و غمخوار است". سوره توبه آیه ،128

فَاِنْ تَعْزُوهُ[[9]](#footnote-9)، وَتَعْرِفُوهُ، و اگر خاندان و نسب او را جویا شوید، و او را بشناسید،

تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِـکُمْ، می­یابید که او پدر من است، نه پدر زنان شما،

وَ اَخَا ابْنِ عَ‌می‌دُونَ رِجالِکُمْ، و برادر پسر عموى من است، نه برادر مردان شما،

وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِىُّ­اِلَیْهِ و چه افتخار و نیکو نسبتی ­است، نسبت با او،

صَلَّى­اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ. درود خدا براو، و برخاندان او،

فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ، او، وظیفه ابلاغ رسالتش را، به خوبی انجام داد،

صادِعاً بِالنَّذارَةِ، آشکارا، هشدار می­داد،

مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکینَ، از راه و رسم مشرکین، رو می­گرداند،

ضارِباً ثَـبَـجَـهُمْ، با نواختن بر شانه‌ها، مردم را به پیش می­راند،

آخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، و از مقابل، آنها را به جلو سوق می­داد،

داعِیاً اِلىٰ سَبیلِ رَبِّهِ، و به سوى پروردگار خود، فرا می­خواند،

بِالْحِکْمَةِ و الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، حکیمانه دعوت می­کرد، و اندرزهای نیکو می­داد،

یَکْسِرُ الْاَصْنامَ، بت‌های سنگی و گلی را، می­شکاند،

وَ یَنْکُثُ الْهامَّ، و اشراف و سران مشرک و متکبّر را، سر­می­کوباند،

حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ، وَ وَ لَّوُا الدُّبُرَ، تا اینکه جمع آنها، شکست خورد و رو به عقب گریختند،

وَ تَفَرَّىَ اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ، و صبح ایمان، تاریکی کفر را شکافت، و سر برآورد،

وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، و حقیقت ناب، به جلوه در آمد،

و نَطَقَ زَعیمُ‏الدّینِ، و زمامدار دین، به سخن آمد،

وَ خَرَسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، و فریادهای شیاطین،‌ خاموش گشت

وَ طاحَ وَشیظُ النِّفاقِ، و دو روئی و فرومایگی اهل نفاق، فرونشست،

وَ انْحَلَّتْ[[10]](#footnote-10) عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشَّقاقِ، و همبستگی‌های کفر و دشمنی و اختلاف، به پایان آمد،

وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَةِ الْاِخْلاصِ، و زبان‌های شما به لا اله الا الله به گفتن آمد،

فی نَفَرٍ مِنَ الْبَـیْضِ الْخِماصِ، و با نفراتی رنگ­پریده، و شکم خالی­، هم­زبان شدید،

**حقارت مردم قبل از اسلام**

وَ کُنْتُمْ عَلىٰ شَفاحُفْرَةٍ مِنَ­النَّارِ، و اما، پیش از این، بر لب پرتگاهى از آتش بودید،

مُذْقَةَ الشَّارِبِ، همچون نوشابی برای آنها که دنبال نوشیدن اند

وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، و فرصتی برای آنها که در طمع شکار اند،

وَ قَبْسَةَ الْعِـجْـلانِ، و پاره آتشی، برای آنها که دنبال ربودن آتش‌اند،

وَ مَوْطِی‏ءَ الْاَقْدامِ، و لگدکوب هر رونده،

تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، نوشنده آبهای آلوده و گندیده،

وَ تَقْتاتُونَ الْقِدَّ، و خورنده گوشت‌های خشکیده،

اَذِلَّةً خاسِئینَ، خوار و حقیر و رانده،

تَخافُونَ، و پیوسته در ترس و واهمه،

اَنْ یَـتَـخَـطَّفَـکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِـکُمْ، از این که مردمان غارتگر، شما را بربایند،

فَاَنْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ، تا اینکه، خداى والا مرتبه و برکت دهنده، شما را نجات داد،

بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، به وسیله محمد، صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ،

بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتی، البته بعد از ماجرا‌‌ها و رویدادهایی چنین و چنان،

وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ، و بعد از درگیری، با آدم‌های بی­باک و بی‌پروا،

وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، و عرب­های گردنگش و درنده خو،

وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ. و متمردین نافرمان یهود و نصارا،

علی علیه السلام و فداکاری‌های او:

کُلَّمٰا اَوْقَدُوا ناراً لِلْـحَـرْبِ، هر زمان آتش جنگی افروخته می­شد،

اَطْفَأَهَا اللَّٰهُ، خداوند آن را خاموش می­کرد،

اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، و یا هر گاه شاخ شیطان سر برمی­آورد،

اَوْ فَغَرَتْ[[11]](#footnote-11) فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ، و یا فتنه‌ای از سوی مشرکین دهان می­گشود،

قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، پیامبر، برادرش علی را، در دهان معرکه انداخت،

فَلا یَنْکَفِی‏ءُ، و او دست بردار نبود، و سر از پا نمی­شناخت،

حَتَّىٰ یَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ، تا گوش آنان را، کف پایش می­گذاشت،

وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، و آتش فتنه را، با آب شمشیرش، خاموش می­ساخت،

مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، در راه خدا، بسیار­ سختی کشیده،

مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، در امر خدا، بسیار کوشیده،

قَریباً مِنْ رَسُولِ‏اللَّهِ، مجاور و نزدیک به رسول خدا،

سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللَّهِ، سید و سالار و سرورى از اولیاء خدا،

مُشَمِّراً، آستین بالا، و آماده،

ناصِحاً مُجِدّاً کادِحاً، خیرخواه، پر تلاش، و کوشنده،

لا تَأْخُذُهُ فِی اللَّٰهِ لَوْمَةُ لآٰئِمٍ. و در راه خدا، بی اعتنا به سرزنش‌‌ها و ملامت‏‌ها،

**سرزنش رفاه‌طلبان و فتنه‌گران:**

وَ اَنْتُمَ فی رَفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ، اما شما، در رفاه و آسایش زندگى غنوده،

وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، در شادمانی و امنیت، با خیال آسوده لم داده،

تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، در انتظار دگرگونی روزگار و حوادث ناگوار برای ما، نشسته،

وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ، و گوش به زنگ اخبار بد دربارۀ ما هستید،

وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، و در هنگامۀ کارزار، عقب‌نشینی می­کنید،

وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ، و از جنگ و جهاد، فرار می­کنید،

**ظاهر شدن چهره نفاق پس از رحلت پیامبر:**

فَلَمَّا، اِختارَ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ، اما زمانی که، خدای یکتا، براى پیامبرش اختیار کرد،

دارَ اَنْبِیائِهِ، سرای ابدی پیامبرانش را،

وَ مَأْوىٰ اَصْفِیائِهِ، و آرامگاه همیشگی برگزیدگانش را،

ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَةُ[[12]](#footnote-12) النِّفاقِ، کینه‌های درونی، و علائم دورویی شما، ظاهر گردید،

وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، و جامۀ دین پوسید،

وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، و گمراهان خشم فرو برده، به نطق آمدند،

وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلّینَ، و فرومایگان بی نام و نشان، سر بر آوردند، و جلو آمدند،

وَ هَدَرَ فَنیقُ الْـمُبْطِلینَ، و نعره اهل باطل همچون شتر مست نازپرورده به غُرش آمد،

فَخَـطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، و در صحنه­ اجتماع شما، به حرکت در آمد،

وَاَطْلَعَ­الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، و شیطان، سرش را، از مخفی‏گاهش، بیرون کرد،

هاتِفاً بِکُمْ، و شما را به سوی خود دعوت کرد،

فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَـجـیبینَ، و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت،

وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، و توجه شما به فریب‌هایش را، زیر نظر داشت،

ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ، آنگاه به تحریک شما برای قیام پرداخت،

فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، و شما را سبکبار و آماده تحریک یافت،

وَ اَحْمَشَکُمْ، و شعله‌های خشم و کینه را در درون شما روشن کرد،

فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، و آثار غضب را در شما نمایان دید،

**غصب خلافت:**

فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ، به شتری که از آن شما نبود، علامت نهادید،

وَ وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ، و به آبشخوری که حق شما نبود، وارد شدید،

*و به غصب حکومت پرداختید*

هٰذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، و هنوز از رحلت پیامبر، چیزی نگذشته بود،

وَالْکَلْمُ رَحیبٌ، و زخم این مصیبت، هنوز عمیق و باز بود،

وَالْجُرْحُ لَـمَّـا یَنْدَمِلُ، و جراحات قلبی ما التیام نیافته بود،

وَالرَّسُولُ لَـمَّا یُقْبَرُ، و هنوز پیامبر خاکسپاری نشده بود،

اِبْتِداراً، شتاب زده، در\_تعیین خلیفه\_هر چه خواستید کردید،

زَعَمْتُمْ خَوْفَ­الْفِتْنَةِ، ظاهراً نگران هجوم فتنه‌‌ها بودید\_فتنه‌‌ها را بهانه کردید\_

"اَلاٰ فِی­الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، اما " بدانید، که خود در فتنه فرو افتادید،

وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَـمُـحـیطَةٌ بِالْکافِرینَ". و اینکه، جهنم برکافران احاطه دارد". سوره توبه آیه 49

فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، هیهات، از شما چنین انتظاری نبود!

وَ کَیْفَ بِکُمْ، شما را چه شده؟ و چه می­کنید؟

وَ اَنَّىٰ تُؤْفَکُونَ[[13]](#footnote-13)، کجا ؟ و چرا کج راهه می­روید؟

وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ، با اینکه، کتاب خدا، پیش روى شماست،

اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، مطالبش نمایان، و احکامش درخشان،

وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، و نشانه­های هدایتش تابان،

و زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، و منهیات آن پیدا، و اوامرش هویداست،

وَ قَدْ خَلَّـفْـتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، اما شما، آن را پشت سر انداختید،

أَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ به راستی، قصد دوری از آن را دارید؟

اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ، و بغیر آن حکم مى‌‏کنید؟

بِئْسَ لِلظَّالمینَ بَدَلاً، چه بد است برای ظالمین، آنچه جای قرآن انتخاب کرده‌اند،

"وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً، "و هرکس غیر از اسلام، راه و رسمی ‌انتخاب کند،

فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ، قطعاً، پذیرفته نخواهد بود،

وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینِ"، و در آخرت، در گروه زیانکاران خواهد بود،" س آل عمران 85

**آری شما سوار بر ناقه خلافت شدید**

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا، اِلَّا رَیْثَ، آنگاه، درنگ نکردید، مگر به اندازه‌ای که،

اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَ­تُها، مرکب خلافت، رام شود،

وَ یَسْلَسَ[[14]](#footnote-14) قِیادُها، و مهار آن و تسلط بر اوضاع آسان شود،

ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، دوباره آتش فتنه‌‌ها را بر افروختید،

وَ تُهَــیِّجُـونَ جَمْرَتَها، و شعله‌‌ها و شراره‌های آن را پیوسته تحریک کردید،

وَ­تَسْتَـجـیـبُونَ لِـهِتافِ­الشَّیْطانِ­الْغَوِىِّ، و همواره دعوت شیطان فریبکار را، اجابت می­کنید،

وَ اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِیِّ، و به خاموش کردن جلوه‌های انوار دین خدا را می­پردازید،

وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، و در عمل به سنت‌های پیامبر برگزیده، اهمال می­کنید،

تُسِرُّونَ حَسْواً، و به نحوی که کسی نفهمد کاسه شیر را تا آخر سر می­کشید،

فِی ارْتِغاءٍ، به این بهانه که می­خواهید کف روی شیر را بر­گیرید،

وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ، و برعلیه خانواده و فرزندان پیامبر قدم برمی­دارید،

فِی الْخَمَرِ وَ الضَّراءِ، آرام و مخفیانه، از پشت نهانگاه­ها، تپه­ها و انبوه درختان،

وَ نَصْبِرُ مِنْـکُمْ، و باید تحمل ­کنیم، آنچه از شما بر ماست،

عَلىٰ مِثْلِ حَزِّ الْـمُدىٰ، که همانند زخم دشنه بر حنجره­هاست،

وَ وَخْزِ السِّنان ‏فِى‏الحَشا، و سوزش هنگام فرو رفتن نیزه در دل­هاست،

**دادخواهی در باره غصب فدک در برابر ابوبکر:**

وَ اَنْتُمُ الْآنَ تَزْعُمُونَ، اَنْ لآ إِرْثَ لَنا، و اکنون گمان می­کنید، که ارثى براى ما نیست،

أَفَحُـکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ، آیا همان سنت جاهلی را دنبال می­کنید؟

وَمَنْ­اَحْسَنُ مِنَ­اللَّهِ حُکْماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ و چه حکمی، از حکم خدا بهتر، براى اهل یقین،

أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلىٰ، آیا شما این مسائل را نمی‌دانید؟ البته، که می­دانید،

قَدْ تَجَلَّىٰ لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیَةِ، و همانند آفتاب درخشنده، برایتان هویداست،

أَنّیٖ اِبْنَتُهُ. که من دختر پیامبر هستم،

اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَاُغْلَبُ عَلىٰ اِرْثی؟ اى مسلمانان! سزاوار است ارث من، به زور از من گرفته شود؟

یَابْنَ اَبی‏قُحافَةَ! اَفی کِتابِ اللَّهِ، اى پسر ابی قحافه، آیا این در کتاب خدا نوشته شده؟

أَن۫ تَرِثُ اَباکَ، وَ لا أَرِثُ اَبی؟ که تو از پدرت ارث ببرى، و من از پدرم ارثی نداشته باشم؟

لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً[[15]](#footnote-15)، چه دروغ عجیب و بی سابقه­ای به هم بافته­اید،

اَفَعَلىٰ عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ، آیا عمداً، کتاب خدا را ترک کرده‌اید؟

وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، و آن را پشت سر انداخته‌اید؟

إذْ یَقُولُ: "وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ"، قرآن می­گوید: "سلیمان از داود ارث بُرد"،(1)

وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیَّا، و در داستان زکریا نیز، چنین است:

اِذْ قالَ: "فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً، آنجا که فرمود : "پروردگارا، مرا فرزندى عنایت فرما،

یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ‏یَعْقُوبَ"، تا از من و از خاندان یعقوب ارث برد"،(2)

وَ قالَ: "وَ اُولُوا الْاَرْحامِ، و در کتاب خدا فرمود: "و خویشاوندان رحمى

بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ ببَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ"، \_در ارث\_ بعضی بر بعض دیگر سزاوارترند"،(3)

وَ قالَ : و فرمود:

"یُوصیکُمُ اللَّهُ فی اَوْلادِکُمْ، "خداى تعالى شما را، به ارث فرزندان، سفارش ‌‏می­کند،

لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ"، که پسر، دو برابر دختر، بهره می­برد"،(4)

وَ قالَ: "اِنْ تَرَکَ خَیْراً، و فرمود: "اگر مالی باقی بماند،

الْوَصِیَّةَ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ، به شایستگی، براى پدران و مادران و خویشان وصیت شود،

حَقّاً عَلَى الْمُتَّقینَ". که این حقّى است بر عهده پرهیزگاران"،(5)

وَ زَعَمْتُمْ، اَنْ لا حُظْوَةَ لی، و شما چنین گمان ‌‏بردید، که برای من بهره‌‏اى نیست؟

وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبی، و سهمى از ارث پدرم برای من نیست؟

وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا، و نسبت خویشاوندی بین ما نیست؟

اَفَخَـصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَةٍ، آیا خداوند آیه‌‏اى­ خاص برای شما نازل کرده،

اَخْرَجَ اَبی مِنْها؟ و پدرم را از این حکم خارج کرده؟

اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: یا اینکه می­گویید؟

اِنَّ اَهْلَ ال۫ـمِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی‌برند؟

اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ آیا من و پدرم، از یک دین و مذهب نیستیم؟

اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ­الْقُرْانِ وَعُمُومِهِ، آیا شما به عام و خاص قرآن، داناترید؟

مِنْ اَبی وَابْنِ عَمّی؟ از پدر و پسرعموی من؟

**عذاب قیامت برای غاصبان**

فَدُونَکَها حالا که چنین است، بگیر \_ارث من از آن شما\_

مَخْطُومَةً[[16]](#footnote-16) مَرْحُولَةً، همچون شتری مهارزده و آماده استفاده است،

تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، اما روزی که از خاک برخیزی، دوباره آن را می­بینی،

فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، و چه نیکو داورى است، در آن روز، خداوند،

وَالزَّعیمُ مُحَمَّدٌ، و چه نیکو پیشوایی است، محمد،

وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، و چه نیکو وعده‏‌گاهى است، قیامت،

وَ عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، و در آن زمان، اهل باطل همگی زیان کار باشند،

وَ لا یَنْفَعُکُمْ اِذْ تَنْدَمُونَ، و پشیمانى، در آن زمان، فایده‌ای نداشته باشد،

"وَ لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ"، "و هر خبری که خدا داده، زمان وقوعی دارد،

وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ، و به زودی خواهید فهمید"، س انعام 67

"مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ، "که عذاب خوارکننده، بر چه کسى فرود ­آید،

وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ"، و عذاب جاودانه، بر چه کسی روا باشد". س زمر 39

**سرزنش انصار، به خاطر سکوت و کوتاهی ایشان:**

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الْاَنْصار، آنگاه به سوی انصار نظر کرد،

فَقالَتْ : یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ، و فرمود: اى بزرگان و سروران امت،

وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ، و اى بازوان و حامیان ملت،

وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ! و اى پاسداران و حافظان اسلام،

ما هذِهِ الْغَمیزَةُ[[17]](#footnote-17) فی حَقّی، این چه قصور و کوتاهی است، در حق من ؟

وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟ و این چه تسامحی ­است، نسبت به دادخواهى من؟

اَماکانَ­رَسُولُ‏اللَّهِ­صَلَّى­اللَّهُ­عَلَیْهِ وَالِهِ­اَبی­یَقُولُ: آیا پدرم پیامبر، درود خدا بر او و خاندانش، نمی‌فرمود:

اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ، احترام هرکس، در احترام به فرزندانش باقیست؟

سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ، چه سریع، اوضاع را دگرگون کردید،

وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةٍ، و چه زود، به آنچه زمانش نرسیده بود، اقدام کردید؟

وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ، با اینکه، شما توان آنچه را دنبال آن هستم، دارید،

وَ قُوَّةٌ عَلى ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ. و قدرت حمایت از خواسته و هدف مرا، دارید،

اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ؟ چه شده آیا می‌گوئید: دیگر محمد مرده و همه چیز تمام شده

فَخَـطْبٌ جَلیلٌ، آری، مصیبتى بس بزرگ، رخ داده،

اِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، ضعف و سستی، حاصل از آن مصیبت، فراگیر شده،

وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، و شکاف ایجاد شده، دامنه دار، و بازتر شده،

وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، و همبستگی ملت، به گسستگی تبدیل شده،

وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، و در غیبت پیامبر، تاریکی همه جا را فرا گرفته،

وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، و خورشید و ماه، گرفته و کم فروغ شده،

وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، و ستارگان در مصیبت او، پراکنده گشته،

وَ اَکْدَتِ الْامالُ، و آرزوها، به نومیدى گرائیده،

وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، و کوه‌ها، سر فرود آورده،

وَ اُضیعَ الْحَریمُ، و حریم‌ها، ضایع و بی اعتبار شده،

وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. و با رفتن او دیگر حرمتی باقی نمانده،

فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْکُبْرى، به خدا سوگند که، این است، همان فاجعه کبیره،

وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمى، لامِثْلَها نازِلَةٌ، و همان مصیبت عظیمه، که به مانند آن نازل نشده،

وَ لا بائِقَةٌ[[18]](#footnote-18)عاجِلَةٌ، و بلاى جانگدازى در این سرا، به پای آن نرسیده،

اَعْلَنَ بِها کِتابُ اللَّهِ، جَلَّ ثَناؤُهُ، و البته کتاب خدای جلیل، قبلاً از آن، خبر داده،

فی­اَفْنِیَتِکُمْ وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبِحِـکُمْ، کتابی که در محضر شماست، و هر صبح و شام می­خوانید،

یَهْتِفُ فی اَفْنِیَتِکُمْ هُتافاً وَ صُراخاً، و با صدای بلند و رسا قرائت می­کنید،

وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً، یا با لحن خوش تلاوت می­نمایید،

وَ لَقَبْلَهُ، ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، و البته، پیش از او نیز، برای دیگر انبیاء خدا، اتفاق افتاده،

حُکْمٌ فَصْلٌ، وَ قَضاءٌ حَتْمٌ. حکمى است حتمى، و قضائى است قطعى،

و آنچه در کتاب خداست، این است:

"وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاَّ رَسُولٌ، "محمد، تنها فرستاده خداست،

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، که پیش از وى پیامبران دیگرى نیز بوده‌اند،

اَفَإِنْ­ماتَ اَوْ قُتِلَ­انْقَلَبْتُمْ عَلى­اَعْقابِکُمْ، اگر بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‌‏گردید،

وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَیْهِ، البته هرکس به عقب برگردد،

فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً، کوچکترین زیانى به خدا نمی‌رساند،

وَ سَیَجْزِى اللَّهُ الشَّاکِرینَ"، و به زودی، خدا، شاکران را پاداش می­دهد"، آل عمران آیه 146

**حضرت دوباره به انصار خطاب فرمود : چرا حمایت نمی­کنید؟**

إیْهاً بَنی‏قَـیْلَةَ! هان عجبا! ‌ای فرزندان قیله و گروه انصار!

ءَاُهْضَمُ[[19]](#footnote-19) تُراثَ اَبی، آیا حق من از میراث پدرم ظالمانه از من گرفته شود؟

وَ اَنْتُمْ بِمَرْأىً مِنّی، وَ مَسْمَعٍ در حالیکه شما می­بینید و می­شنوید،

وَ مُنْتَدىً وَ مَجْمَعٍ، و در جلسات و مجامع مخاطب هستید؟

تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ، و دعوت من شما را فرا می‌گیرد،

وَ تَشْمَلُکُمُ الْخِبْرَةُ، و خبر‌‌ها فراگیر است،

وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ، و نفرات و آمادگی کامل دارید،

وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ، و ابزار و نیروی کافی‏ در اختیارتان هست،

وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، و سلاح جنگی و سپر هم دارید،

تُوافیکُمُ الدَّعْوَةُ، اما، با اینکه به حدکفایت، صداى دعوت، به شما می­رسد،

فَلا تُجیبُونَ، اجابت نمی‌کنید،

وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَةُ، فَلا تُغیثُونَ، و فریاد استغاثه به گوشتان می­رسد، و فریادرسی نمی­کنید،

وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، به جنگ­آوری و بی­باکی، زبانزدید،

مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ، و به اهل خیر و صلاح معروفید،

وَ النُّخْبَةُ الَّتی انْتُخِبَتْ، و برجسته­گانی هستید، که انتخاب شده­اید،

وَ الْخِیَرَةُ الَّتِی، اخْتیرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ، و اهل خیری هستید، که براى ما اهل‏بیت برگزیده شده­اید،

قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، با جماعت عرب پیکار کردید،

وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، و متحمّل رنج و خستگی زیادی شدید،

وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ، و با گردنکشان اقوام، شاخ به شاخ شدید،

وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، و پنجه در پنجه حریفان سرسخت انداختید،

لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، تا بود، اینگونه بود، که باهم حرکت می­کردیم،

نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، ما فرمان می­دادیم، و شما فرمان می­بردید،

حَتَّىٰٓ، تا اینکه

اِذا دارَتْ بِنا[[20]](#footnote-20)، رَحَى­الْاِسْلامِ، آسیاى اسلام، با محوریت ما، به گردش در آمد و چرخید،

وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَیَّامِ، و شیر پستان روزگار، و خیر و برکت، به فراوانی رسید،

وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْکِ، و نعره‏‌هاى نخوت‌آمیز شرک، کم­کم، به سردی گرایید،

وَ سَکَتَتْ فَوْرَةُ الْاِفْکِ، و فوران دروغ و تهمت، فروکشید،

وَ خَمَدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ، و آتش کفر، به خاموشی گرایید،

وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، و دعوت به هرج و مرج و آشوب، کم‌کم بیارامید،

وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، و نظام دین انسجام یافت، و به سر و سامان رسید،

فَاَنَّىٰ حُرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ، چه شد،که بعد از روشن شدن حق، چنین حیرانید؟

وَاَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ، و پس از آشکار شدن، حقیقت را پوشیده می­دارید؟

وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ، و بعد از پیشقدمى، عقب نشینی کردید؟

وَاَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْایمانِ؟ و بعد از ایمان، راه شرک در پیش گرفتید؟

بُؤْساً لِقَوْمٍ "نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ، بدا به حال مرد‌می‌که "سوگندهایشان را شکستند،

مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، بعد از اینکه پیمان بستند،

وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ، و در بیرون راندن پیامبر اهتمام کردند،

وَ هُمْ بَدَؤُوکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ، و نخستین بار، پیکار را آنان شروع نمودند،

اَتَخْشَوْنَهُمْ، آیا از آنها می­ترسید؟ (چرا با آنها مبارزه نمی­کنید)

فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ، در حالیکه سزاوار تر است که، از خدای یکتا، بترسید،

اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ". اگر اهل ایمانید ، " قسمت‌هایی از آیه 13 سوره توبه

اَلاٰ، وَ قَدْ أَریٰ، آگاه باشید، من چنین می­بینم که:

اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى­الْخَفْضِ، شما در راحت‌طلبی زمین‌گیر شده­اید،

وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ، و دورساخته‏‌اید، کسی را که، ­سزاوارترین فرد است،

بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، به کم­و­­­­­­ زیادکردن، ­و دخل و تصرف و تدبیر امور،

وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ[[21]](#footnote-21)، و در گوشه فراغت، به آرامش روی آورده­اید،

وَ نَجَوْتُمْ بِالضّیقِ مِنَ السَّعَةِ، و خود را از فقر و تنگنا، به گشایش رسانیده‏‌اید،

فَمَـجَـجْـتُمْ، ما وَعَیْتُمْ، نتیجه آنکه، بیرون انداختید، آنچه را فراگرفته بودید،

وَ دَسَعْتُمُ، الَّذى تَسَوَّغْتُمْ، و بالا آوردید، آنچه را به گوارایی فروبرده بودید،

"فَاِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ ، پس "بدانید، اگر شما کافر شوید، سوره ابراهیم آیه 8

وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمیعاً، و حتّی هرکه در روی زمین است کافر شود،

فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ". خداى بزرگ، از همگان بى‌‏نیاز و ستودنی است".

اَلاٰ، وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هٰذا، آگاه باشید، آنچه لازم بود بگویم، را گفتم،

عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِنّی، با اینکه شما را به خوبی می­شناسم و می­دانم

بِالْخِذْلَةِ الَّتی خامَرَتْکُمْ، که یاری نکردن، آمیخته با سرشت شماست،

وَ الْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، تنها گذاشتن و وفا نکردن، فراگیر قلوب شماست،

وَ لٰکِنَّها فَیْضَةُ الـنَّـفْسِ، و این شکوه‌‌ها ! سرریز اندوه و نگرانی‌های متراکم بود،

وَ نَفْثَةُ الْغَیْظِ، و آه دلی خشمگین و برافروخته،

وَ خَوَرُ الْقَناةِ، و سستی و ناتوانی حامیانی برای تکیه،

وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، و بروز غصّه‌های انباشته و نهفته در سینه،

وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّـةِ، و اتمام حجّتی برای همه،

**هشدار به غاصبین خلافت:**

فَدُونَکُمُوها، حالا دیگر( فدک و خلافت)، برای شما، بگیرید آنها را،

فَاحْتَقِبُوها، دَبِرَةَ الظَّهْرِ، اینک، تنگ ببندید پالان این ناقه را، که پشت او زخم دیده،

نَقِبَةَ الْخُفِّ، پایش تاول زده و ساییده\_و قابل سواری ­نیست\_

باقِیَةَ الْعارِ، ننگ آن باقی است،

مَوْسُومَةً[[22]](#footnote-22) بِغَضَبِ الْجَبَّارِ، و داغ غضب چیره الهی، برای او نشانه ایست،

وَ شَنارِ الْاَبَدِ، و رسوایی و بدنا‌می ‌او همیشگی و ابدی ست،

مَوْصُولَةً بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، و سرانجام به آتش بر افر‏وخته الهی خواهد رسید،

الَّتی تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ. آتشی که بر دل‌‌ها شعله خواهد کشید

فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، پس بدانید، آنچه مى‌‏کنید، پیش چشم خداست،

"وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا، "و آنانکه ستم کردند، به زودى می­دانند،

اَىَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ"، که بازگشتشان به کجاست"، سوره شعراء آیه 227

وَ اَنَا اِبْنَةُ نَذیرٍ لَکُمْ، و منم دختر همان پیامبری که هشدار می­داد،

بَیْنَ یَدَىْ عَذابٍ شَدیدٍ، به عذاب سختی، که پیش روی شماست،

فَاعْمَلُوا اِنَّا عامِلُونَ، پس هرچه خواهید بکنید، ما نیز به کار خود ‏هستیم،

وَ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ. و منتظر باشید، ما هم در انتظاریم.

**پاسخ ابوبکر:**

فَقالَ أبوبَکر: ابوبکر جواب گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ صَدَقَتْ اِبْنَـتُهُ، خدا و پیامبرش، راست گفته، و دختر او هم، راست گفته،

مَعْدِنُ الْحِکْمَةِ، معدن حکمتی،

وَ مَوْطِنُ الْهُدى وَ الرَّحْمَةِ، و کانون هدایت و رحمت،

وَ رُکْنُ الدّینِ، و رکن دین و شریعت،

وَ عَیْنُ الْحُجَّـةِ، و چشمه جوشان برهان و حجّت،

لا اَبْعَدُ صَوابَکِ من صحّت گفتار تو را رد نمی­کنم،

وَ لا اُنْکِرُ خِطابَکِ، و سخنانت را، انکار نمی­کنم،

هٰؤُلآءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْـنَکِ، این مسلمانانند، که بین من و تو داورند،

قَلَّدُونی، اینها به گردن من انداخته­اند،

ما تَقَلَّدْتُ، خلافتی را که من بر عهده گرفته­ام،

وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ اَخَذْتُ ما اَخَذْتُ، و با اجماع آنها، این منصب را به­دست گرفته­ام،

غَیْرَ مَکابِرٍ وَ لا مُسْتَبِدٍّ نه متکبّر بوده­­ام و نه خودرأیی کرده­ام،

وَ لا مُسْتَأْثِرٍ، و نه خود را بر دیگران مقدم داشته­ام،

وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ، و همگى بر این مطلب، گواه و شاهدند،

**هشدار و اتمام حجّت نهایی حضرت به مسلمانان:**

فالتفت فاطمة علیهاالسلام، آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام روی خود را برگرداند،

الى النّاس، و قالت: مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ، به طرف مردم حاضر، و فرمود: اى جماعت مسلمین!

الْمُسْرِعَةِ اِلىٰ قیلِ الْباطِلِ، شتابان، به سوی حرف‌های باطل، می­روید،

اَلْمُغْضِیَةِ، عَلَى الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، و بر کارهای زشت و زیان­بار، چشم می­پوشید،

اَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْانَ، آیا در قرآن با مداقّه نمى‌‏اندیشید؟

اَمْ‏عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها، یا دل­هایتان قفل خورده، و نمی­فهمید؟

کَلاَّ، بَلْ­رانَ عَلىٰ­قُلُوبِکُمْ، نه، بلکه بر دل­هایتان، زنگار گرفته،

مآاَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِـکُمْ، به خاطر ، اعمال ناشایست و نکوهیده،

فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، و گوش‌ و چشم شما را بسته و در اختیار گرفته،

وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، و چه ناروا تأویل کرده و چه مصداق بدی مقرر کرده­اید،

وَ سآءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ، و چه راه بدی را نشان داده اید،

وَ شَرَّ ما مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ، و جابجایی و معاوضه بدی، انجام داده­اید،

لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهِ، مَحْمَلَهُ ثَقیلاً، به خدا سوگند ! بار آن را سنگین،

وَ غِبَّهُ[[23]](#footnote-23) وَبیلاً، و عاقبت آن را ننگین، خواهید یافت،

اِذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، زمانیکه، پرده‏ها کنار رود،

وَ بانَ ما وَرآئَهُ الضَّرَّآءُ، و زیان‌هاى ناپیدا، پدیدار گردد،

وَ بَدا لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ، و از جانب پروردگارتان، براى شما ظاهر و پیدا شود،

ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ، چیزی را که، به فکرتان هم نمی­توانست برسد،

وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْـمُبْطِلُونَ، و آنجاست که اهل باطل، زیانکار شوند،

1. **آلاءٍ** : نعمت ها، **اَسْدیٰ** : بخشیدن، **والا(اولیٰ)** : بخشیدن، پی در پی، **نَأٰیٰ** :دور است، **اَمَد** : غایت و پایان، **تَفاوَتَ**: دور شدن، **نَدَبَ**: فراخواند،

   **إِجْزال**: زیاد کردن، بخشش فراوان، **ثَنّیٰ** : دوباره، تکرار کرد، [↑](#footnote-ref-1)
2. **ضَمَّنَ**: ضمیمه کرد، **اَنارَ**: روشن کرد، **أَنْشَاَ** : ایجاد کرد، **إِحْتِذاءِ** :پی­روی کردن، اقتباس، **کَوَّنَ** : به وجود آورد، **ذَرَأَ** : تکثیر و بذرپاشی،

   **مَشِیَّت** : خواست، **تَنْبیـه** : متوجه کردن، [↑](#footnote-ref-2)
3. **ذِیادَةً** : دور کردن، **حِیاشَة** : سوق دادن، **سَمَّا**، نشانه کرد، **أَهاویل** : شدید و ترس آور، **عَزیمَة** : اراده قطعی، [↑](#footnote-ref-3)
4. **عُکَّفاً**(**عاکف**، **عکف**) : پیوسته درکنار چیزی بودن، **نیرانِ**(نار) : آتش، **اَوْثان**(وَثَن) : بُت­ها، **بُهَم** : مبهم و پیچیده، **جَلى**ٰ : روشن ساخت،

   **غُمَم**(**غُمَّه**) : پوشیده، **اَنْقَذَ** : نجات داد، **غَوایَة** :گمراهی، **عَمایَة** : کوری، **ایثار**: ترجیح دادن [↑](#footnote-ref-4)
5. حُفَّ : در بر گرفته شده، نُصْبَ : هدف، نشانه، زَعِیم: پیشوا، رهبر، بَصائِر(جمع بصیرت): بینش [↑](#footnote-ref-5)
6. **مُنْکَشِفَه**: ظاهر و آشکار، **مُنْجَلِیَة**: جلوه­گر، **مُغْتَبِطَة**(غبطه) : موردحسرت، **اَشْیاع** : پیروان، **مُؤَدٍّ**: رساننده، **تُنالُ**(**نِیل**): رسیدن، **عَزائِم** : واجبات

   **مُـحَـذَّرَة** : منع شده، [↑](#footnote-ref-6)
7. **عَزائِم** : واجبات،**مُـحَـذَّرَة** : منع شده، **جالِـیَـة** : روشن کننده، **الْمَنْدُوبَة** : توصیه شده، مستحب، **رُخَصُهُ** : اجازه داده شده­ها، **تَنْزیه**: دور کردن، **نِماء**(**نُمُوّ**) : رشد کردن **تَشْیید** : استواری و پابرجایی، **تَنْسیق** : همبستگی و انسجام، **وِقایَة** : محافظت در برابر، **مَنْساءً** : باعث طولانی شدن، **مَنْماة** : وسیله رشد و نمو، [↑](#footnote-ref-7)
8. **حِقْن** : پاسداری،حفظ، **قَذْفِ** : تهمت زنا، 1- ( آل عمران 102)، 2-(سوره فاطر آیه 28) [↑](#footnote-ref-8)
9. **شَطَطاً : ناروا، ناحقّ،عَنِتُّمْ : به رنج و زحمت انداخته شما را، تَعْزُوهُ** : نَسَب او را یاد کنی، **الْمَعْزِىُّ­اِلَیْهِ** : منسوب به او، **صادِع** : آشکار کننده، **مائِلاً** **عَن** : رویگردان از، **مَدْرَجَةِ** : راه و روش، **ثَـبَـج** : پشت شانه،**اَکْظامِ** : گریبان ها، **اَصْنامَ** : بت ها، **یَنْکُثُ** : سرکوب کردن، **هامَّ** : بزرگان، **إِنْهَزَمَ** : شکست خورد، **تَفَرَّى** : کنار زد، **اَسْفَرَ** : آشکار شد، **مَحْض** : خالص، [↑](#footnote-ref-9)
10. **خَرِسَ : ساکت شد، شَقاشِقُ : غُرِّش، طاحَ** : فرونشست، **وَشیظُ** : فرومایه **إِنْحَلَّتْ** : گشوده شد، **فُهْتُمْ** : گویا شدید، **خِماصِ**: با شکم خالی، **مُذْقَةَ**: شیر رقیق شده با آب**، نُهْزَةَ: فرصت،**شکار**، قَبْسَة** : هیزم نیم سوخته، **مَوْطِی**‏ء : لگدکوب، **تَقْتاتُونَ**(**قوت**) :غذای خود قرار می­دهید، **اَذِلَّةً**(**ذلیل**) : خوار و زبون، **خاسِئینَ**(**خاسِء**) : سرافکنده و مطرود، **یَـتَـخَـطَّفَـکُمُ**(**خطف**) : ربودن،**مُنِیَ** :گرفتار شد، **ذُؤْبانِ** : گرگ ها، **مَرَدَةِ**(**مارد**) : افراد سرکش، **اَوْقَدُوا** : آتش افروختند، **نَجَمَ** : پیدا شد، سر برآورد، [↑](#footnote-ref-10)
11. **اَوْقَدُوا** : آتش افروختند، **نَجَمَ** : پیدا شد، سر برآورد، **فَغَرَتْ** : دهان باز کرد، **قَذَفَ** : انداخت، **لَهَوات** : گلو، عمق دهان، **لا یَنْکَفِی‏ءُ** : بر نمی­گشت، **یَطَأَ** : زیر پا گذاشتن، **صِماخ**: سوراخ گوش،**اَخْمَص** : فرورفتگی کف پا، **یُخْمِدَ** : خاموش می­کرد، **وادِعُونَ** : آسوده، **فاکِهُونَ**: شادمان، **تَتَرَبَّصُونَ**: در انتظار بسر می­برید، **دَوائِرَ** : دگرگونی روزگار،**تَتَوَکَّفُونَ** : چشم به راه داشتن، **تَنْکُصُونَ** : عقب نشینی کردن، **نِزال** : رویارویی در جنگ، [↑](#footnote-ref-11)
12. **حَسْکَة** : کینه و دشمنی، **سَمَلَ** : پوسید، **غاوینَ** : گمراهان، **هَدَرَ** : غُرغُر شتر، **فَنیق** : نازپرورده شتر، **خَـطَرَ** : جولان دادن،**عَرَصات**: فضاهای باز،

    **اَطْلَعَ** :سربرآورد، **مَغْرَز** : مخفیگاه، **غِرَّةِ** : فریب و نیرنگ، **اسْتَنْهَضَ** : تحریک کرد، **خِفاف** : سبکبال، چابک، **اَحْمَشَ** : به خشم آورد، **وَسَمَ** : داغ کرد و نشان زد،  [↑](#footnote-ref-12)
13. **کَلْم** : زخم، **رَحیب** : باز، **لَـمَّـا یَنْدَمِلُ** : بهبود نیافته بود،**تُؤْفَکُونَ**(افک) : به راه نادرست می­روید، **زَواجِر**(**زاجرة**) : محدودیت­ها، ممنوعیت­ها، **لائِحَة** : نمودار، : **خَلَّـفْـتُمُوهُ**(**خلف**) : پشت سر انداختید، [↑](#footnote-ref-13)
14. **لَمْ تَلْبَثُوا(لبث) :** درنگ نکردید**، رَیْثَ :** درنگ، مقداری از زمان**، یَسْلَسَ** :آسان و فرمانبردار شود، **قِیاد** : افسار و لگام، **تُورُون**: آتش می­افروزید، **وَقْدَة** : آتش­زنه، **جَمْرَة** : شراره، اخگر، **هِتاف**(**هاتف**) : ندا،**نَفْرَتَ(نَفَرَ) :** رم کردن**غَوِىِّ** : فریبکار، **تُسِرُّونَ** : یواشکی، پنهانی می­کنید، **حَسْواً**: سرکشیدن، **ارْتِغاءٍ**(**رغوة**) : کف روی شیر را خوردن، **حَزِّ** : بریدن، **مُدىٰ** : دشنه ها، **وَخْزِالسَّنان**: سوزش فرورفتن نیش نیزه، **حَشا** : دل و روده، **تَبْغُونَ** : خواستن(به ناحقّ)، **الضَّاحِیَةِ**: درخشنده، [↑](#footnote-ref-14)
15. **شَیْئاً فَرِیّاً** : چیز عجیب و نادرستی، که به هم بافته باشند،(1) سوره نمل آیه 16، (2) سوره مریم آیه 5و6، (3) سوره انفال آیه 75 ،

    (4) سوره نساء آیه 11 (5) س بقره آیه 180 ، [↑](#footnote-ref-15)
16. **حُظْوَةَ** : بهره و نصیب ، **مَخْطُومَةً** : لجام زده، مهار شده، **مَرْحُولَةً**: زین کرده و آماده حرکت، (به زین شتر، رحل می­گویند)، [↑](#footnote-ref-16)
17. **غَمیزَةُ** : قصور و کوتاهی، **سِّنَةُ** : خواب کوتاه، چُرت زدن، **اُزاوِلُ** : در نظر دارم، **خَـطْب** : رویداد، مصیبت، **فَتْق** : شکاف، چاک، پارگی، **إِسْتَنْهَرَ** : گشاد شد،**إنْفَتَقَ** : پاره شده، **رَتْق** : همبستگی، به هم دوختن، **إنْتَثَرَتِ** :پراکنده شد، **أَکْدَتِ** : ناکام ماند، [↑](#footnote-ref-17)
18. **قَـیْلَةَ:** زنی با شرافت که نسب انصار به او منتهی می­گردد **بائِقَة** : بلاى جانگداز ، **اَفْنِیَتِکُمْ** : آستانه، محضر، **هُتاف** : صدای بلند، **صُراخ** : فریاد [↑](#footnote-ref-18)
19. **اُهْضَمُ** : ظالمانه حق مرا غصب کنند، **مُنْتَدى** : در معرض ندا بودن، مجلس ، [↑](#footnote-ref-19)
20. **تَشْمَلُکُمُ** : شامل شما می­شود، **کِفاح** : جنگ­اوری،**ناطَحْتُمُ** : شاخ به شاخ شدید، **بُهَم**(**بَهمَه**) : دلیران، **لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ** : تا شما نمی­آمدید، ما نمی­رفتیم، **بَرح** : حرکت از جایی به جایی، تحمل سختی،**دارَتْ بِنا** : به چرخش در آمد، بر محور ما، **رَحَى** : سنگ آسیاب، **دَرَّ** : فراوان شد، [↑](#footnote-ref-20)
21. **هَدَأَتْ** : ساکت شد، **اسْتَوْسَقَ** : انسجام یافت،**حُرْتُمْ** : حیران شدید، **حِرتم** : روبرگرداندید، **نَکَصْتُمْ**(**نکص**) : عقب گرد، **نَکَثُوا**(**نکث**) : عهد شکنی، **خَفْض** : راحتی**دَعَة** : فراغت، [↑](#footnote-ref-21)
22. **مَـجَـجْـتُمْ**(**مجّ**) : بیرون انداختن از دهان، **وَعَیْتُمْ**(**وعاء**) : در خود جای دادید، **دَسَعْتُمُ**: قی کردید، **تَسَوَّغْتُمْ**(ساغ) : به آسانی فروبردن،**خامَرَتْکُمْ** : با شما آمیخته شده، **غَدْر** : پیمان شکنی، **اسْتَشْعَرَتْ** : پوشانیده است، **فَیْض** : سرریز شدن، **نَفْث** : بیرون ریختن، آه، **خَور** : سستی،**بَثَّة**(**بَثَّ**): آشکار کردن و بیرون ریختن غم، **خُفّ** : کف پای شتر،**مَوْسُومَةً** : داغ و نشانه­ای که بر حیوان می­زنند **شَنارِ :** عار و ننگ . [↑](#footnote-ref-22)
23. **غِبَّهُ** : عاقبت، سرانجام، **وَبیلاً** : پی­آمد ناگوار، [↑](#footnote-ref-23)